

ارتباطات فرهنگی منطقه سرایان در هزاره‌های چهارم و سوم ق.م؛ نتایج کاوش در محوطه کله کوب سرایان، خراسان جنوبی

بهرام عنانی^۱
روح‌اله شیرازی^۲
صاحب یوسفی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۷/۲۱
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۹/۰۱
شماره صفحات: ۶۳-۷۱

چکیده

منطقه‌ی سرایان در شمال غرب خراسان جنوبی با اقلیمی نسبتاً سرد و کوهستانی واقع گردیده است. دشت‌ها و کوه‌های اطراف سرایان کاملاً مستعد زندگی در برهه‌های مختلف زندگی بشر بوده‌اند. بررسی‌های صورت گرفته در این منطقه نشان می‌دهد که اوج پیشرفت و تحول فرهنگی آن در هزاره‌های چهارم و سوم ق.م اتفاق افتاده است. هرچند پیشرفت‌های بشری دیرتر از غرب ایران به این مناطق رسید با این حال مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که نقش جنوب خراسان در تحولات منطقه پر رنگ بوده است. طی سال‌های گذشته در جنوب خراسان با کشف محوطه کله کوب و داده‌های بدست آمده از آن می‌توان به چگونگی تبادلات فرهنگی این منطقه پی برد. شناسایی سنگ لاجورد و مهره‌هایی از قبیل عقیق جگری نیز بدون شک نشان از تجارت و مبادله با محوطه‌های مشابه در جنوب شرق و همچنین محوطه‌های آسیای مرکزی دارد و یا حداقل نشان می‌دهد که در مسیر تجارت از شمال افغانستان به بین‌النهرین قرار داشته است. با توجه به مستندات موجود، محوطه کله کوب نقش مهمی را در مبادلات درون منطقه‌ای و حتی فرامنطقه‌ای ایفا می‌کرده است. هدف از انجام این پژوهش معرفی شاخصه‌های فرهنگی و نیز تعاملات و برهم‌کنش‌های صورت گرفته در هزاره‌های چهارم و سوم پ.م در جنوب خراسان می‌باشد. روش جمع‌آوری اطلاعات به صورت میدانی (کاوش) و کتابخانه‌ای (اسنادی) می‌باشد. نتایج موجود نشان می‌دهد که محوطه‌ی کله کوب با قرارگیری در شاهراه ارتباطی شرق و غرب، تحت تأثیر تحولات موجود بین این مناطق قرار گرفته و در تعاملات اقتصادی و شاید سیاسی، در طول آغاز نگارش ایفای نقش کرده است.

کلید واژه‌ها:

جنوب خراسان، برهم‌کنش‌های فرهنگی، کله کوب سرایان، آغاز نگارش، کاسه لبه واریخته

۱ - کارشناس ارشد باستان‌شناسی Bahrambastan2006@gmail.com
۲ - عضو هیئت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان Rouhollah.shirazi@yahoo.fr
۳ - کارشناس اداره کل میراث فرهنگی خراسان جنوبی Saheb_yousefi@yahoo.com

شهرستان سرایان در شمال غربی خراسان جنوبی و در حدود عرض جغرافیایی ۵۱ دقیقه و ۳۳ درجه و طول جغرافیایی ۳۱ دقیقه و ۵۸ درجه قرار دارد (پاپلی یزدی، ۱۳۶۷: ۳۸۸). این شهرستان از شمال و شمال غربی به شهرستان فردوس و بخش کاخک گناباد (خراسان رضوی)، از غرب به بخش دیهوک طیس (یزد)، از شرق و جنوب شرقی به بخش خضری و آرین شهر قاین و از جنوب و جنوب غربی به بخش خوسف شهرستان بیرجند متصل است و در کل همجوار با دو استان خراسان رضوی و یزد می باشد. شهرستان سرایان حدود ۹۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و از دو قسمت کوهستانی و کویری تشکیل شده است. این شهرستان در قسمت شمالی دارای ارتفاعات کوهستانی بوده، که بخش اندکی از کل شهرستان را شامل می شود، اما بخش بسیار وسیعی از آن را، بالاخص در جنوب، دشت صاف و هموار تشکیل می دهد. با توجه به بررسی های صورت گرفته در این منطقه حدود ۱۶ محوطه دارای آثار پیش از تاریخی ثبت گردید که عمدتاً در دشت و جنگل جنوب شهرهای سرایان و آیسک واقع گردیده اند (عنانی، ۱۳۹۱: ۱۹). با انجام بررسی های اولیه، عمده این آثار به هزاره های پنجم تا سوم پ.م تعلق دارند. بدون تردید با مطالعات بیشتر بر روی این منطقه و نیز آثار بدست آمده، به طور کامل تری می توان نقش منطقه مذکور را در تحولات منطقه ای و فرامنطقه ای در هزاره های چهارم و سوم ق.م تبیین کرد. محوطه کله کوب سرایان یکی از محوطه هایی است که شواهد عصر کالکولیتیک و مفرغ در آن بدست آمده و به عنوان یکی از این مکان ها مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. داده های بدست آمده از این محوطه به وضوح این نشانه ها را تأیید می کند.

محوطه ی کله کوب

محوطه مشهور به کله کوب در شهر آیسک از توابع شهرستان سرایان خراسان جنوبی و در موقعیت ۳۳ درجه و ۵۲ دقیقه و ۵۶ ثانیه طول جغرافیایی و ۵۸ درجه و ۲۱ دقیقه و ۵۴ ثانیه عرض جغرافیایی قرار گرفته است. ارتفاع محوطه از سطح آب های آزاد ۱۲۵۸ متر بوده و مساحتی بالغ بر هفت هکتار را شامل می شود. این محوطه در سمت جنوب غربی شهر آیسک و در میان زمین های زراعی واقع گردیده است.

محوطه کله کوب در سال ۱۳۹۰ مورد کاوش لایه نگاری قرار گرفت و دو گمانه با عنوان های «الف» و «ب» به ابعاد ۲×۲ متر ایجاد گردید. در این میان به علت کمبود هزینه، حفاری در بخشی از گمانه «الف» تا روی خاک بکر و عمق ۶۸۰ سانتی متر ادامه یافت، علاوه بر این، گمانه «ب» تا عمق ۲۲۸ سانتی متر نیز کاوش گردید.

باتوجه به عدم مطالعات دقیق باستان شناختی در جنوب خراسان، و نیز عدم انتشار اندک گزارش های موجود، محوطه های مربوط به دوران پیش از تاریخ ناشناخته مانده اند. با این حال با کشف محوطه کله کوب، که آثار و شواهدی از دوران کالکولیتیک و مفرغ را داراست، اهمیت آن بیش از پیش روشن می شود.

کلیات جغرافیایی منطقه سرایان

رشته کوهی را که کلنل مک گرگور کوه های فردوس می نامد از نقطه نظر جغرافیای طبیعی ایران دارای اهمیت زیادی است. این رشته کوه بی تردید به رشته ای مربوط است که به جنوب ترشیز (کاشمر فعلی) و از آنجا به غرب می رود، و خود در جهت مسیل های ایران قرار دارد. این کوه از شمال غربی به جنوب شرقی و از آنجا به جنوب بجنستان، غرب قاین و گناباد و شرق تون کشیده شده و دارای ارتفاع قابل ملاحظه ای است (مک گرگور، ۱۳۶۶: ۱۴۶). بلندترین کوه این رشته، سیاه کوه با ۲۸۱۳ متر بلندی است. رشته کوه دیگری تقریباً به موازات رشته قبل در جنوب غربی شهر فردوس قرار دارد. این رشته کم ارتفاع در حدود فردوس به صورت تپه ماهورهایی در آمده و به هر نسبت که به طرف جنوب شرقی پیش می رود بر ارتفاعش افزوده می شود و سرانجام به کوه های بیرجند می پیوندد. دو قلعه آن به جهت داشتن دو قلعه تاریخی اسماعیلیه معروف است و «کوه قلعه» و «کوه قلعه حسن آباد» نامیده می شود (یاحقی و بودرجمهری، ۱۳۷۴: ۹۹). در حد فاصل دو رشته کوه یاد شده، جلگه نسبتاً وسیعی در جهت جنوب شرقی شهر فردوس ایجاد شده است که بر اثر آبرفت سیلاب های بهاری استعداد کشاورزی خوبی دارد و بخش سرایان در آن واقع است (همان: ۱۰۱). بخشی از رشته کوه مذکور ادامه یافته تا وارد محدوده شهرستان قاین شود. این رشته کوه در مرز سرایان و قاین قلعه اسماعیلی معروف به «قلعه قلاع» را بر بلندای یکی از کوه های خود دارد (تصویر ۱).

شهرنشینی و نیز عمده پیشرفت‌های بشری در برهه‌ای از این هزاره‌ها اتفاق می‌افتد. بدون شک دوران کالکولیتیک و مفرغ در حال حاضر نیز از مهمترین دوران‌های مورد مطالعه باستان‌شناسی می‌باشد. دوران کالکولیتیک یا مس‌سنگی به طور معمول به سه فاز کالکولیتیک قدیم، میانی و جدید تقسیم شده است. با توجه به وسعت ایران و تنوع اقلیمی آن، ما فقط تعداد معدودی محوطه باستانی، که در آن‌ها کاوش‌های باستان‌شناختی صورت گرفته است، در اختیار داریم و حتی در مورد محوطه‌های باستانی کاوش شده، تعداد کمی تاریخ دقیق (سال‌یابی رادیوکربن) در دست است. افزون بر این با اختلافات منطقه‌ای زیاد و فاصله بسیار زیاد محوطه‌های شاخص مواجه‌ایم. همه این موارد مقایسه بین مناطق مختلف فلات ایران را در دوره مس-سنگی دشوار می‌سازد (طلایی، ۱۳۸۵: ۵)، به همین دلیل صحبت از تقسیم‌بندی درونی دوران کالکولیتیک از نظر ترتیب دوره تاریخی دشوار است.

از مهمترین شاخصه‌های این دوران کشف و بکارگیری فلز مس می‌باشد. بدون تردید پیشرفت و نوآوری در زمینه فلزکاری، از مهمترین ویژگی‌های این عصر به شمار می‌رود (همان، ۹). چگونگی ذوب فلز مس و ساختن اشیاء مسی با استفاده از روش قالب‌گیری در سیلک III کاشان مشاهده شده است (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۷۵: ۱۶۶). علاوه بر این، نوآوری‌هایی در سنت معماری از قبیل استفاده از خشت‌های سیگاری، که در سیلک III (همان) و چغامیش خوزستان (ملکشه‌میرزادی، ۱۳۸۲: ۲۱۶) مشاهده شده، نیز ایجاد گردید. همچنین تدفین عصر مس‌سنگ نسبت به دوره قبلی، یعنی نوسنگی، تغییر چندانی نداشته و همچنان تدفین در زیر مناطق مسکونی ادامه داشته است (همان). در این عصر تحولات مهمی در ساخت سفال انجام می‌گیرد. این روند تا آنجایی پیش می‌رود که هنر سفال‌گری پیش از تاریخ ایران، در این دوره به اوج خود می‌رسد (Alizadeh, 2006: 73). از تغییرات اساسی ساخت سفال در این زمان، اختراع کوره‌های پیشرفته دویخشی و چرخ سفال‌گری و به تبع آن، ساخت سفال‌های چرخساز ظریف با پخت کافی است. پدیده اواخر مس‌سنگی ایران، پیدایش ظروف سفالین مصرفی، ساده و خشن به نام کاسه‌های لبه‌واربخته است. این کاسه‌ها به لحاظ ساخت، با دست یا قالب شکل داده شده‌اند. در بعضی از محوطه‌های باستانی از جمله تپه فرخ‌آباد



تصویر ۱) قلعه قلاع در شمال سرایان (عکس از بهرام عنانی)

به طور کلی قسمت اعظم شهر سرایان را جلگه و بقیه را کوه و دشت تشکیل می‌دهد. در جنوب سرایان دشت وسیعی وجود دارد که خاک آن رس و برای کشاورزی بسیار حاصلخیز است و بیشتر این زمین‌ها در زمستان پرباران از رودخانه‌ها مشروب می‌شوند. با توجه به خشکی هوا و مساعد نبودن جنس خاک (در جلگه کویری و در کوه‌های گچی و آهکی) امکان رویش درختان موجود نیست و آنچه هم وجود داشته بر اثر عدم توجه اهالی و پی نبردن به اهمیت آن‌ها از بین رفته و سبب گسترش شن‌زارها و کویرها گردیده است (تصویر ۲). مهمترین درختچه‌های سازگار با محیط شهرستان عبارتند از: قیچ، اسکمیل، تاغ، گز و اغلب بوته‌های تریخ، اسپند، شور و کده.



تصویر ۲) دشت جنوب سرایان (عکس از بهرام عنانی)

دوران مس‌سنگی و مفرغ در ایران

هزاره‌های چهارم و سوم ق.م دستخوش تغییرات فراوانی در مناطق مختلف دنیا بوده‌اند. به نوعی این هزاره‌ها را می‌توان مهمترین دوران تاریخ بشر محسوب نمود، چرا که ورود انسان به

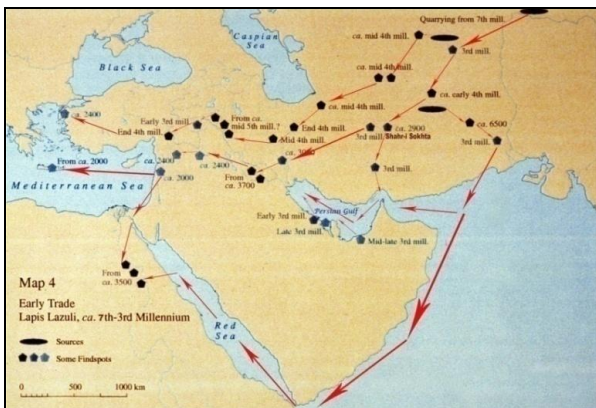
خوزستان درصد فراوانی آن ها به ۹۰ درصد می‌رسد (طلایی، ۱۳۸۵: ۲۳). این کاسه‌ها به مقدار فراوانی در محوطه کله‌کوب سرایان نیز مشاهده شده‌اند. به گونه‌ای که حدود ۸۰۰ قطعه از یک گمانه در لایه‌های مختلف بدست آمد. اختلافات منطقه‌ای، افزایش جمعیت، ایجاد شهر، پیشرفت کوره‌های سفال‌پزی (کوره‌های دوبخشی)، اختراع چرخ سفال‌گری و استفاده از مهرهای مسطح از دیگر ویژگی‌های عصر کالکولیتیک بود که جرقة آن در این دوران زده شد. این عوامل باعث افزایش تجارت و روابط بین منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای گردید که به دنبال آن اولین گام‌های تشکیل حکومت‌های اولیه برداشته شد. بعدها در دوره شهرنشینی شاهد این شاخصه (تشکیل حکومت) در سطحی گسترده‌تر هستیم، مصداق این قضیه را در تل باکون الف می‌توانیم مشاهده کنیم (Alizadeh, 2006: 91).

دوره زمانی بین حدود ۳۰۰۰-۱۵۰۰ ق.م قبل از میلاد، که حدود ۱۵۰۰ سال را دربر می‌گیرد، افق‌ها و مناظر جدیدی را در قلمرو گسترده فلات ایران گشوده است. به طوری که آثار و شواهد کشف شده از این دوران حاکی از گسست تدریجی از الگوهای دوران مس‌سنگی است و برآیند آن ظهور عصر مفرغ در گستره فلات ایران است (طلایی، ۱۳۸۵: ۱). عصر مفرغ یا همان عصر برنز یکی از مهمترین ادوار باستانی ایران است. دوران مفرغ نیز همانند عصر کالکولیتیک به سه دوره مفرغ قدیم، میانی و جدید تقسیم می‌شود. به طور میانگین دوره زمانی ۳۰۰۰ تا ۲۵۰۰ مربوط به مفرغ قدیم، ۲۵۰۰ تا ۲۰۰۰ مفرغ میانی و ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ ق.م را مفرغ جدید شامل می‌شود. در واقع تحولات تکنولوژیکی، که اوج آن همان بکارگیری ابزار مفرغی می‌باشد، موجبات تحولات مضاعف خصوصاً در زمینه معیشت بشر هزاره سوم قبل از میلاد را فراهم می‌آورد. همزمان با این تحولات و با توجه به فراهم شدن رفاه نسبی، جمعیت جوامع انسانی افزایش می‌یابد. در پی افزایش جمعیت گسترش فضاها را شاهد هستیم که در آن بشر سعی به ایجاد تحولاتی در زمینه معماری می‌نماید. بنابراین با گسترش جوامع و گذر از روستا به شهر، شاهد تحولات اقتصادی در سطحی وسیع‌تر و برای جمعیت بیشتری می‌باشیم. با این حال تمدن‌های شهرنشین در هزاره سوم قبل از میلاد (عصر مفرغ) آن‌چنان پیچیده شدند که برای رفع نیازمندی‌های خویش با یکدیگر روابط بسیار تنگاتنگی را ایجاد نمودند. افزایش جمعیت جوامع

انسانی و محدودیت منابع طبیعی باعث شد تا جوامع برای رفع نیازمندی‌های جمعیت مازاد به سایر جوامع وابسته شوند که در اینجا تجارت با مناطق دوردست شکل می‌گیرد. در این ارتباطات اقتصادی و تجاری شاهد تبادلات فرهنگی خواسته و یا ناخواسته هستیم که به خوبی در داده‌های مادی این جوامع قابل مشاهده هستند (مرتضوی، ۱۳۸۹: ۱۱۳-۱۱۴). این ویژگی‌ها در محوطه کله‌کوب به وضوح قابل شناسایی هستند که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

برهم‌کنش‌ها و ارتباطات فرهنگی منطقه سرایان با مناطق همجوار

داده‌های بدست آمده از محوطه کله‌کوب، به جز سفال که مهمترین داده را شامل می‌شود، شامل ابزار سنگی، مهره‌هایی از جنس عقیق، صدف، آهک و گچ، مهر مشبک مفرغی، سنگ لاجورد، سنگ یشم، سنگ وزنه و فلزاتی از قبیل سرب و آهن بوده که نشانه‌های پیشرفتگی را در ذهن تداعی می‌کند. بدون شک اشیای تجملی از صدف‌های گوناگون، عاج، سنگ لاجورد، عقیق و... ساخته می‌شود که برخی از این داده‌ها، هرچند به میزان اندک، در محوطه کله‌کوب بدست آمده‌اند. این در حالی است که کوه‌های منطقه سرایان فاقد منابعی از قبیل لاجورد بوده و بدن شک این داده‌ها از مکان‌های دیگری، احتمالاً از کوه‌های بدخشان، منتقل شده است. در عین حال توزیع اینگونه سنگ‌های نیمه‌قیمتی و گونه‌هایی از سفال‌ها، دلالت بر وجود نوعی تبادلات منطقه‌ای دارد (تصویر ۳).



تصویر ۳) مسیرهای تجارت سنگ لاجورد از هزاره هفتم تا هزاره سوم پ.م

در اواخر هزاره چهارم و در طول هزاره سوم و دوم ق.م یک ارتباط تجاری- فرهنگی منطقه‌ای بین محوطه‌های باستانی



تصویر ۴) قطعه‌ای از ظروف سوراخ‌دار (آرشیو میراث خراسان جنوبی) با توجه به مطالب فوق ارتباطات بین محوطه کله کوب با جنوب افغانستان، دشت سند و جنوب شرق ایران غیرقابل انکار است. شباهت‌های مواد فرهنگی این مناطق یکی به دلیل وجود سنگ لاجورد (سیدسجادی، ۱۳۸۸) و عقیق و دیگری شباهت‌هایی است که بین سفال‌های این مناطق وجود دارد. به گونه‌ای که بخش اعظمی از سفال‌ها با محوطه‌های جنوب افغانستان، دشت سند و جنوب شرق ایران قابل مقایسه می‌باشد. این درحالی است که در میان اشیای بدست آمده از جامعه هاراپایی قدیم در اوایل کالکولیتیک، می‌توان به اشکال گوناگون مهره‌های صدفی، عقیق جگری، دستبندهای صدفی، اشیای سفالی، استخوانی و فلزی اشاره کرد (همان، ۵۶) که برخی از این اشیاء در محوطه کله کوب نیز بدست آمده‌اند. این شباهت‌ها، بویژه در مورد تجارت منطقه‌ای و برهم‌کنش‌های فرهنگی صورت گرفته می‌تواند قابل اهمیت باشد. علاوه بر این با مرکزیت قرار گرفتن شهرسوخته در سال‌های ۳۲۰۰ تا حدود ۲۱۰۰ ق.م، می‌توان احتمال داد که محوطه کله کوب نیز می‌توانست بخشی از مواد و منابع موردنیاز خود را از این مکان تهیه نماید. همچنین کشف سنگ وزنه‌ای مشابه نمونه موجود در شهداد نیز بر اهمیت ارتباط فراوان و بی‌چون و چرای کله کوب با مناطق مجاور می‌افزاید.

وجود فراوان سفال‌های مشابه محوطه‌های فلات مرکزی نیز نشان از تبادل و تعامل این فرهنگ‌ها با هم دارد. به ویژه نمونه‌های مشابه تپه قبرستان که در محوطه کله کوب به وفور یافت می‌شود. سفال‌هایی که بیشتر متعلق به قبرستان II می‌باشد. سفال‌های این دوره دارای رنگی از طیف نخودی تا قرمز روشن هستند. فرم‌های سفال این دوره عبارتند از کاسه‌های باز، ظروفی

جنوب شرق ایران و بلوچستان، دره کویته در پاکستان، ترکمنستان، شوش و بین‌النهرین برقرار بود و هر کدام موجد یک مرکز شهرنشینی بوده‌اند (Karlovsky, 1973: 40). در نیمه هزاره سوم ق.م راه‌های ارتباطی زمینی از جمله مهم‌ترین راه‌هایی بودند که مناطق مختلف را به یکدیگر متصل می‌نمودند. یکی از جنبه‌های مهم روابط فرهنگی بین ایران و پاکستان امروزی (شامل سند و پنجاب بلوچستان) راه‌های ارتباطی است که در قدیم مراکز اصلی تمدن‌های پیش از تاریخ را به هم وصل می‌کرد. روابط بین فلات ایران و سرزمین‌های سند و پنجاب از زمان کشف تمدن‌های هاراپا و موهنجودارو و دیگر محوطه‌های شناخته شده تمدن سند آغاز شده و پس از کشف مواد فرهنگی، که شبیه آنها در ایران نیز کشف شده بود، ادامه پیدا کرده است (Aitzaz, 1996: 27). وجود سفال‌های سوراخ‌دار (آبکش مانند) در محوطه کله کوب، که مشخصه دره سند است، نشان از ارتباطات فرهنگی با این مناطق دارد (تصویر ۴). همچنان که این گونه‌ها در شهرسوخته، حصار و کیش بین‌النهرین نیز مشاهده شده است. راه‌های زیادی بود که از ایران به کشورهای مجاور می‌رفت. از جمله راهی که از شوش به جنوب ایران و سپس ناحیه بلوچستان پاکستان می‌رفت و در واقع خاورمیانه را به آن سوی سند پیوند می‌داد (توسلی، ۱۳۷۸: ۱۵). اشیاء مختلف بدست آمده از کاوش‌های هشت ساله شهداد نیز بیان‌گر این واقعیت بوده و ارتباط فرهنگی، هنری و بازرگانی این محل را با دره سند و افغانستان، بین‌النهرین، تپه حصار دامغان و ترکمنستان و با سواحل جنوب خلیج فارس همچون ام‌النار و هیلی و دیگر محوطه‌های باستانی ایران همچون تل ابلیس در دره بردسیر نشان می‌دهند (کابلی، ۱۳۶۵: ۹۵). سه جاده اصلی در فلات مرکزی، که بویژه از نظر تجارت در مسافت‌های طولانی همواره از اهمیت سوق‌الجیشی فراوانی برخوردار بوده‌اند، که یکی از این راه‌ها راه ارتباطی افغانستان و آسیای صغیر بوده که جهت آن شرقی- غربی است و افغانستان را از طریق خراسان، دامغان، سمنان، ری، دشت قزوین، زنجان، میانه و تبریز به آسیای صغیر متصل می‌سازد و سپس در جهت شمال غرب تا آناتولی ادامه می‌یابد (مجیدزاده، ۱۳۶۶: ۳-۲). بدون شک محوطه کله کوب نیز در میانه این راه‌های تجاری قرار داشته است. به گونه‌ای که موقعیت قرارگیری آن در بین تمدن‌های شرق و غرب این نکته را اثبات می‌کند.

که دارای لبه نازک و بدنه محدب و مقعر هستند. کاسه‌هایی با کف تخت و بعضاً تا حدودی محدب از دیگر شکل‌های رایج است. اکثر سفال‌ها دارای پخت خوب و کافی هستند. طرح‌های شامل نوارهای زیگزاگ و طرح‌های شانه‌ای است. مشابه نمونه‌هایی که در تپه قبرستان نیز مشاهده شده است (فاضلی نشلی، ۱۳۸۵). علاوه بر این، وجود فراوان کاسه‌های لبه‌وار یخته در محوطه کله‌کوب نشان از گسترش این تکنیک تا شرق ایران دارد. به نظر می‌رسد تاکنون محوطه کله‌کوب شرقی‌ترین مکانی در ایران باشد که سفال‌های لبه‌وار یخته مختص آغاز شهرنشینی در آن بدست آمده‌اند. این سفال‌ها در فلات مرکزی در محوطه‌هایی چون چشمه‌علی، میمون آباد و تپه شغالی و در جنوب شرق ایران در تپه یحیی و جیرفت بدست آمده است. این سفال‌ها در همین مکان و به صورت بومی ساخته می‌شدند. در مورد تکنیک ساخت آن می‌توان تبدلات منطقه‌ای و به دنبال آن مهاجرت عده‌ای به این منطقه را دخیل دانست. اگر این فرض درست باشد، دوران آغاز نگارش در این منطقه همزمان با تمدن غرب صورت نگرفته است. بلکه اندکی پس از آن این مرحله در شرق ایران نیز بوجود می‌آید. با توجه به مطالب فوق، شرایط شکل‌گیری جوامع پیچیده در جنوب خراسان در دوران آغاز نگارش ایجاد می‌شود که سنت‌های آغاز نگارش در محوطه کله‌کوب این فرضیه را تأیید می‌کند.

در میان سفال‌های گونه‌شناختی شده محوطه کله‌کوب، بیش از ۱۸ درصد فاقد مقایسه با مناطق مختلف بود که این امر نشان از سبک سفال‌گری مختص محوطه کله‌کوب یا منطقه بومی دارد. با توجه به وجود جوش‌کوره‌های فراوان و نیز آثار دودزدگی بر روی برخی سفال‌ها این فرضیه قوت می‌گیرد. علاوه بر این سفال‌های لبه‌وار یخته نیز در همین مکان ساخته می‌شدند. آثار جوش‌کوره و پخت ناکافی برخی سفال‌ها مؤید این مطلب است. مدارک بسیاری درباره وجود سیستم تجاری با راه‌های دوردست و مناطق اطراف در محوطه کله‌کوب بدست آمده، که به آنها اشاره شد. با این حساب می‌توان گفت که سنگ لاجورد از کوه‌های بدخشان افغانستان، یشم از آسیای مرکزی، صدف از جنوب هند و فلزاتی از قبیل سرب از سرزمین‌های اطراف وارد می‌شده است. مهره‌های عقیق به صورت تجارت یک‌سویه از سند به میان‌رودان وارد می‌شد و با توجه به اینکه محوطه کله‌کوب در شاهراه ارتباطی قرار داشته، به نوعی اهالی کله‌کوب با

آن آشنا بوده و از مهره‌های عقیق استفاده می‌کرده‌اند، هرچند عقیق به صورت بومی نیز در منطقه بدست می‌آمده است. با توجه به ارتباطات فرهنگی، حمل و نقل و به ویژه گسترش تأثیرات فرهنگی در میان جوامع پیش از تاریخ ایران، پاکستان و مناطق همجوار، نقش کوچ‌نشینان در میان جوامع مستقر در هر ناحیه و منطقه را به سختی می‌توان انکار کرد. هرچند چگونگی تجارت و مبادله با نقاط دوردست هنوز شناخته نشده، در وجود این مبادلات تجاری از طریق آثار بدست آمده تردیدی نیست (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۲۶۱)، و این شواهد در مورد محوطه کله‌کوب نیز مشاهده می‌شود. با توجه به اینکه زندگی کوچ‌نشینان در گذشته در منطقه سربان رواج داشته و حتی تا قرون اخیر نیز در دشت‌ها و جنگل‌های اطراف این شهر ادامه داشته (گفتگوی محلی)، این گونه زندگی بدون شک باعث افزایش ارتباطات فرهنگی بین محوطه کله‌کوب با مناطق اطراف، از فلات مرکزی گرفته تا پاکستان و دره سند، می‌شده است.

مهره‌های مشبک فلزی و تأثیر آن در ارتباطات بین فرهنگی

یکی از ویژگی‌های فرهنگ‌های شرق ایران و آسیای مرکزی دسته تازه‌ای از مهره‌های سنگی و فلزی است که به علت سبک شبکه‌وار نقوش به مهره‌های مشبک فلزی (metallic compartmented seals) شهرت دارد. طبق تحقیقات اولیه باستان‌شناسانی چون آمیه، ساریانیدی و پوتیه، مهرها و دیگر آثار این منطقه، با آثار فرهنگ‌های سیستان و بلوچستان و کرمان شباهت دارد؛ این شباهت نشانه‌ای از روابط گسترده تجاری و فرهنگی این دو منطقه در هزاره‌های سوم و دوم ق.م است (باغستانی، ۱۳۷۸: ۲). با توجه به تحقیقات انجام شده، مهر مشبک فلزی در حدود ۱۰ ناحیه یا فرهنگ مختلف تولید می‌شده که در کشورهای ایران، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، افغانستان، پاکستان و شمال چین واقع شده‌اند. از مهمترین این محوطه‌ها و فرهنگ‌ها می‌توان به شهر سوخته سیستان، شهداد و تپه یحیی کرمان، تپه حصار دامغان، موندگاک افغانستان، فرهنگ مهرگاره بلوچستان پاکستان و فرهنگ نمازگاه ترکمنستان اشاره نمود که تاریخگذاری این مهرها به اواسط هزاره سوم تا میانه‌های هزاره دوم ق.م مربوط می‌شود (همان، ۵-۶).

